



## به نام فالق زیبایی ها

انشای خلاق با موضوع «صدای باران»

اثری از مصطفی حجازی

صبح جمعه است. پرده پنجره کنار تختم دیگر آن روشنایی همیشگی را ندارد. هوا سرد تر از همیشه است. پتویم حس و حال خنکی دارد. با خودم فکر کردم: «ممکن است؟ آیا واقعاً این اتفاق افتاده؟!» صدای قطرات باران که بر روی برگ درختان و شیشه ی پنجره می خورد تمام حرف هایم را تأیید می کرد.

واقعاً که پاییز فصل زیباییست. صدای موسیقی ای که قبل از خواب برای آرامش بخشیدن به روحم پخش کرده بودم هنوز هم ادامه داشت و حس زیبای درونم را دوچندان می کرد. واقعاً که حیف است تا زمانی که باران وجود دارد از آسمان گوهر ببارد. این نعمت الهی که آرامبخش دل هاست، هوای اطاقم را مطبوع کرده بود. خنک کرده بود.

دل انگیز کرده بود.

رویایی کرده بود.

این نسیم دل انگیز و قطره های باران که بر صورتم می خورد حس وصف نا پذیری دارد که هیچ کس نمی تواند آن را بفهمد جز همان کسی که در شرایطش قرار گرفته است.

آنقدر صبح دل انگیز است که نمی خواهم هیچگاه جامه خواب را ترک کنم. دوست دارم ثانیه شمار ساعت در جای خود خشک شود و دقایق هرگز نگذرند.

آری این شگفتی ها همه از باران است!